همشهری سلام
سه شنبه ۷ شهریور ۱۳۹۶ . ۷ ذی الحجه ۱۴۳۸ . شماره ۱۹۶۲۱
ZENDEGI-SALAM
ضمیمه هر روز نامه خراسان

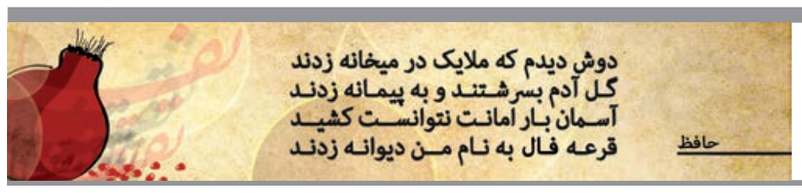

## ▪ در محضر بزرگان ▪

### آثار سکوت

علامه حسن زاده آملی درباره سکوت و آثار آن می فرمایند: «سکوت خیلی مشکل است و خیلی ریاضت می خواهد و چقدر زحمت می خواهد و چقدر کشیک نفس کشیدن می خواهد تا سکوت اختیار شود و تا حرف ها جمع و جور و غربال گردد تا آدم هرزه گو و هرزه خوار نباشد و روی حساب حرف بزند. سپس کم کم می بینید که قلمش سنگین می شود و عبارت های او وزین می گردد. بنابراین آدم ساکت و آرام که حرف نمی زند، یک وقتی می بینید که به حرف درآمده هر جمله اش کتابی می شود و اگر دست به قلم شود و چیزی بنویسد باید نوابغ دهر جمع شوند تا آن را شرح کنند.»

**منبع: شرح فصوص الحکم قیصری**

## ▪ داستان های واقعی ▪

### زخم تشنگی!

به یکی از سربازهای عراقی که ایستاده بود جلوی سنگر، گفتم: «می‌خواهم نماز بخوانم.» اول قبول نکرد، بعد رفت از مافوقش اجازه گرفت. من را برد بیرون سنگر و دست و پایم را باز کرد و با اسلحه ایستاد بالای سرم. تیمم کردم و نماز ظهر را خواندم. سر سجده یک نفر صدایم کرد: «عبدالمجید!» همان سرباز عراقی بود. اسمم را از روی پیراهنم خوانده بود. سرم را بلند کردم. یک تکه نان گرفت طرفم. نگرفتم. گذاشت توی دستم. نگاهش محبت آمیز بود. تشکر کردم. همین که گاز زدم از درد داد کشیدم. انگار که چیز تیزی توی سقف دهانم فرو کرده باشند؛ از تشنگی دهانم تاول زده بود و خودم نفهمیده بودم.

**برگرفته از خاطرات اسیر شماره ۳۸۷۸ عبدالمجید رحمانیان**

## ▪ یادش بخیر ▪

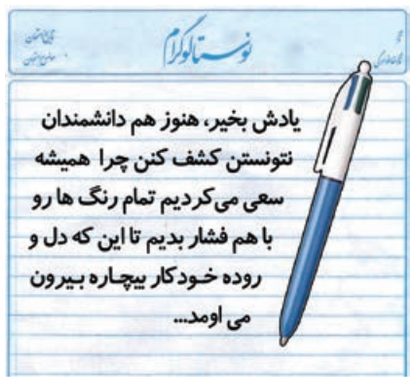


## ▪ سفرنامه ▪

### مهمان نوازی جالب کوبایی ها!

«منصور ضابطیان» نویسنده و گردشگر درباره سبک زندگی و احساسات مردم کوبا در سفرنامه اش می نویسد: «در سبک زندگی مردم این جا دو چیز بیشتر از همه برایم عجیب است. اول شادمانی پنهان و حسن خلق شان با هم و در رابطه با غریبه ها. می شود برای کسی که در آستانه خانه اش نشسته و دارد سیگار برگش را دود می کند، دستی تکان بدهی و او تو را دعوت کند به یک نشست چند ساعته و حتی شام ساده اش را با تو تقسیم کند. یک روز عصر بازی رئال و بارسا را به همین شیوه دیدم. گرچه فوتبالی نیستم اما خانواده ای که در نشیمن خانه نشسته بودند و در خانه شان باز بود وقتی دیدند من دارم با تعجب به آن ها که چشم دوخته اند به صفحه تلویزیون، نگاه می کنم با اصرار دعوت کردند که کنارشان باشم. فوتبال یک ساعت بعد تمام شد و من حدود ۵ ساعت بعد از خانه شان بیرون زدم.»

**برگرفته از کتاب «سباستین» اثر «منصور ضابطیان»**

## ▪ کاریکلماتور ▪

## ▪ اندکی صبر ▪

### چرخ زندگی

از چهره شب نقاب ناگاه افتاد
خورشید رسید
و ماه در چاه افتاد
با مرحمت
خدای رحمان و رحیم
صبح آمد و چرخ زندگی راه افتاد

**سیمین میرآفتاب**

## ▪ دور دنیا ▪

### بزرگ ترین سمبوسه جهان!

**گینس ورلد رکورد/** یک شرکت خیریه در کشور انگلیس که شامل دانشجویان مسلمان این کشور است، رکورد بزرگ ترین سمبوسه جهان را در دنیا شکست و دانشجویان این سمبوسه غول پیکر را برای محلات مسلمان نشین فقیر انگلیس فرستادند! این سمبوسه عظیم، ۱۵۴ کیلوگرم وزن داشت که شامل ۱۰۰ کیلوگرم سیب زمینی، ۲۵ کیلوگرم پیاز، ۱۵ کیلوگرم نخود فرنگی، ۴۴ کیلوگرم آرد و ادویه سنتی هندی بود. این اقدام روز سه شنبه گذشته در یک مسجد در شرق لندن، صورت گرفت.

### دقت خاص یک هنرمند برای نقاشی!

**بورد پاندا/** یک هنرمند اروپایی که عاشق نقاشی کشیدن در طبیعت است، همیشه علاقه مند بوده بوم نقاشی اش آن قدر بزرگ باشد که با استفاده از تصاویر هوایی بتوان آن را دید! او شش سال است که روی ماسه های سواحل مختلف اروپا طراحی و بعد با استفاده از هواپیمای تک نفره شخصی اش، از بالا آن را نگاه می کند تا اگر ایرادی داشت برطرف کند! «تیم هکسترا» عاشق این کار است و هر روز چهار ساعت از وقتش را به نقاشی در سواحل ماسه ای اختصاص می دهد.

### قدرت عجیب یک دست!

**گینس ورلد رکورد/** از آن جایی که هند کشور رکوردهای عجیب و غریب است، هر ساله مسابقه ای با عنوان «بیشترین توپ بیلیاردی که می توانید در دست تان نگه دارید» در این کشور برگزار می شود! توپ ها همگی باید با صابون شسته و بعد خشک شوند تا داوران اطمینان داشته باشند که هیچ چسبندگی با دستان شرکت کننده ندارند! «دینش آپادیا» مرد جوان هندی امسال با نگه داشتن ۱۰ توپ بیلیارد در یک دست به مدت ۱۰ ثانیه، رکورددار این مسابقات شد!

## ▪ بریده کتاب ▪

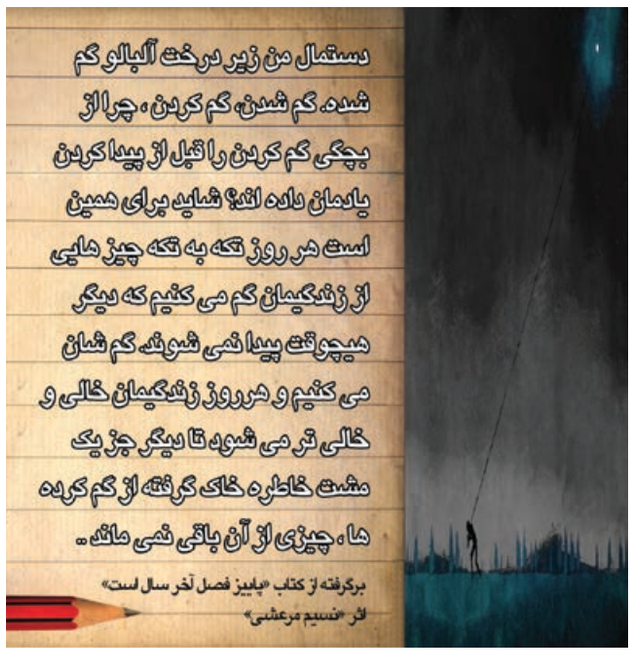


## ▪ یادبود ▪

### خاطره مشترک شهید رجایی و گل آقا!

به مناسبت هفتم شهریور که سالروز تولد «کیومرث صابری فومنی» یا همان گل آقاست و فردا که سالروز شهادت محمد علی رجایی است، نگاهی می کنیم به خاطره ای مشترک از این دو نفر که در کتاب «سیره شهید رجایی» هم چاپ شده است؛ کیومرث صابری راوی این خاطره است:

«یک بار که بحث بود یکی از مسئولیت های وزارت آموزش و پرورش را به من (گل آقا) محول کنند، آقای رجایی به برادرانی که این پیشنهاد را کرده بودند، گفتند: «اولا شما نمی توانید با صابری کار کنید، این روشنفکر ما ماشاءا... ماشاءا... این قدر ناز دارد که نمی شود با او ساخت! دیگر این که اگر صابری پیش من نیاید، تعادل من بهم می خورد!» وقتی از او پرسیدند: «مگر ایشان در نخست وزیری پیش شما چه می کند؟» گفت: «هیچی، همین که راه می رود و سر من نق می زند خیلی خوب است!» و راست هم می گفت. خدا مرا ببخشد، نقی که من سر آقای رجایی می زدم هیچ کس نمی زد.»

## ▪ سخن بزرگان ▪

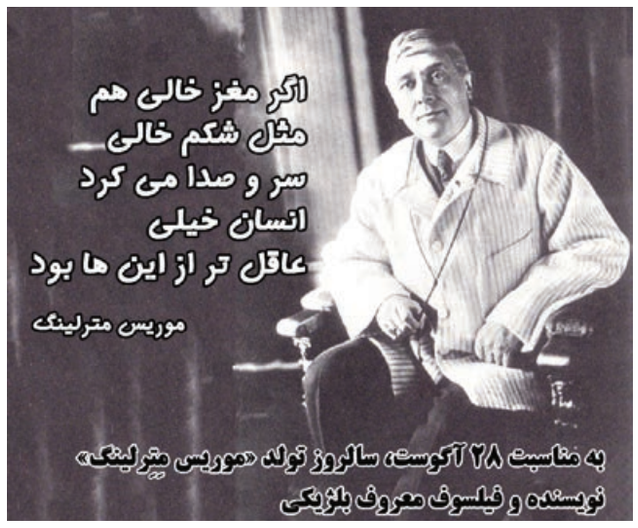


## ▪ اینستاگردی ▪

### کاش به خودم برسم!

این که آدم ها جایی از دنیا به هم می رسند یا نه را نمی دانم اما امیدوارم همه ما جایی دوباره خودمان را ملاقات کنیم. یک نگاه بیندازی، می بینی مدت هاست خودت را ندیده ای. یا شاید بخشی از خودت را ندیده ای.
امروز به دست هایم نگاه می کردم. من گم شان کرده بودم انگار. دلم نقاشی می خواست، گل بازی، زدن لاک با گلبرگ های سرخ درست مثل کودکی.
کاش جایی از دنیا من و دست هایم دوباره به هم برسیم.

**دکتر المیرا لایق، روان پزشک**

## ▪ خودمونی ▪

### مسئولیت پذیریت تو حلقم!

با رفقا رفته بودیم پارک نزدیک منزل، دیدیم پارکبان جوان مشغول تذکر دادن به مردم است که: «لطفاً زیرانداز روی چمن ها ننازید! چمن زرد می شه! خراب می شه و ...» من ضمن تحسین پارکبان برای اقامه دلیل به مردم، مشغول تماشای حرکت فرهنگ سازانه اش بودم که یک نفر بهش گفت: «آخه نشستن روی سیمان سخته! چی کار کنیم؟» جناب پارکبان گفت: «خب برید روی چمن های اون طرف بشینین!» طرف با تعجب گفت: «مگه چمن های اون طرف زرد نمی شه؟ فرقش چیه؟» پارکبان گفت: «فرقش اینه که مسئولیت اون طرف با من نیست، هر چی می خواد بشه، بشه!» یعنی نه به اون دلیل آوردنش برای حفظ چمن، نه به این که به چمن و محیط زیست و زیبایی پارک چنین نگاهی داشت. یعنی سر جمع برایش مهم نبود چه بلایی سر کلیت پارک می آید! فقط این مهم بود که آن بخشی که از او خواسته اند سرسبز بماند. شاید یک جورهایی خوشحال هم می شد که چمن های تحت مسئولیت همکارش زرد شود. انگار نه انگار آن نشاط و سرسبزی سهم و حق همه ماست و ربطی به شغل و مسئولیت ندارد. آسیب زدن به چمن و زیبایی پارک یعنی نادیده گرفتن حق طبیعت، حق مردم و خیلی چیزهای دیگر. رفتار آن پارکبان عزیز جلوه کوچکی از اتفاقات جامعه است. وقتی شغل برایمان روزمرگی ملال آوری می شود که در آن وظیفه اهمیتی ندارد، وقتی به کار گروهی و مصالح کلان سازمان و جامعه اهمیتی نمی دهیم و می خواهیم فقط مسئولیت ماجرا را از سر خودمان باز کنیم؛ وقتی دوست داریم قانون را دور بزنیم، زرنگی کنیم، خودخواه باشیم و خیلی چیزهای دیگر...

**سیدمصطفی صابری**

## ▪ تکیه گاه ▪

### آداب برادری

تابستان آن سال‌ها تکیه، پاتوق ما بچه‌های محله بود. در تکیه ما چندین کلاس برگزار می‌شد. از قرآن و معارف گرفته تا فوتبال دستی و تنیس روی میز و حتی بچه‌هایی که دانشجو بودند یا ورزشکار، به بچه‌های دیگر زبان و ریاضی و کشتی و تکواندو هم آموزش می‌دادند. بعضی وقت‌ها می‌دیدیم تمام بچه‌های قد و نیم‌قد و ریز و درشت یک خانواده، دسته‌جمعی به کلاس‌های اوقات فراغت تابستانه تکیه می‌آمدند. یک روز که مشغول بازی در حیاط تکیه بودیم، ناگهان دیدیم سید ابراهیم خادم تکیه، عصبانی به سمت‌مان می‌آید. سید که دست کودک خردسال گریانی را گرفته بود، با عصبانیت پرسید: «این کیه؟» یکی از بچه‌ها با ترس جلو رفت و گفت: «داداشمه» سید ابراهیم عصبانی‌تر گفت: «اگه داداشته پس چرا تو آفتاب تنها ولش کردی و خودت اومدی بازی می کنی؟» پسر با ترس گفت: «چون بچه است، بلد نیست.» سید کودک را بغل کرد و گفت: «تو داداش بزرگ تر این بچه‌ای، مثل پدر باید حواست به خواهر و برادر کوچک‌ترت باشه. مگه نشنیدین حاج‌آقا روی منبر حدیثی از امام رضا (ع) گفتن که: برادر بزرگ تر مقام ویژه‌ای داره و در خانواده جایگاه پدری داره.» به غیرت پسر برخورد، کودک را از بغل سید گرفت و با محبت بوسش کرد. سید که آرام‌تر شده بود ادامه داد: «پیامبر(ص) عزیزمون در هفت سالگی، از دایه‌شون پرسیدن برادرهام کجان؟ وقتی حلیمه خاتون گفتن آن ها برای چراندن گوسفندها رفتن، پیامبر رحمت ما ناراحت شدن و گفتن: «ای مادر با من به انصاف رفتار نکردی، من در سایه هستم و برادرانم در گرمای آفتاب.» قدر خواهر و برادرهاتون رو بدونین، به جز شما کسی رو ندارن. یه روزی مثل الان من حسرت یک نگاه خواهر و برادرتون رو می‌خورین ولی دیر شده...» سید به هدفش رسیده بود. همه احساساتی شده بودیم و دنبال خواهر و برادرهایمان می‌گشتیم. هرچند اثر حرفش فقط یک روز بود و از فردا باز دعواهای خواهر و برادری شروع شد!

**علیرضا کاردار**

احادیث از کتاب مفاتیح الحیات، اثر آیت ا... جوادی آملی

## ▪ ما و شما ▪

**شماره پیامک: ۲۰۰۰۰۹۹۹**

* این قدری که من عکس های ازدواج خانم «رهنما» رو دیدم از زاویه های مختلف، مال خودم رو ندیدم. واقعا به ما چه که این همه عکس منتشر می کنه؟
* آهای بازیگرها. باز نگین چرا تو زندگی شخصی مون مردم دخالت می کنن. خودتون شروع می کنید، آخرش از دست مردم شاکی می شین.
* مطلب پرونده «عجایب الموجودات» واقعا جالب بود.
* چرا روزنامه باید در دو محل، مسئله مربوط به عروسی «بهاره رهنما» را چاپ کند؟
* سیگار عامل همه عقب ماندگی هایم از جمله خواب زیاد بود. ۱۲ روزه ترکش کردم.
* ای کاش من هم کارمندآن تاجر هندی بودم که به کارمندان زیر دستش یک خانه، یک خودرو و یک الماس هدیه داد!
* زندگی سلام جون، به خاطر چاپ خاطره های تختی ممنون.
* به خاطر اختصاص دادن قسمتی از روزنامه به بچه ها مثل فرفره ممنونم. من شعر و قصه کودک میگم. می خواستم اگر میشه شعر و قصه هام رو توی فرفره چاپ کنید. آیا امکان داره؟

**ما و شما:** به شماره تلگرامی ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ ارسال کنید.

* سلام. پرونده تون درباره عجایب الموجودات خیلی خوب بود. لطفا در مورد بازی ها و کنسول های بازی هم بنویسید.
* پرونده درباره بورس خوب اما خیلی کلی بود. حداقل مراکز یا جایی که آموزش در این مورد دارن رو معرفی کنید.
* پری و پری دریایی در پرونده «عجایب الموجودات» ممنوع التصویر بودن؟ خخخخ! عکس هاشون مورد داشت؟
* بخش ثابتی را به «بهداشت روانی خود و رعایت حریم دیگران» اختصاص دهید. کسی که آرامش ندارد، حال خوب دیگران را هم خراب می کند. «افسرده دل، افسرده کند انجمنی را»
* ممنون آقای کاردار برای مطلب تون در ستون «خودمونی». ما هرچی ظرف آب می ذاریم کنار باغچه جلوی خونه مون، فرداش رفتگرمون ورمی داره.
* شما از یک تابلو که معلوم نیست چه شخص یا نهادی آن را به آن صورت اشتباهی ترجمه کرده، در ستون «شبکه های اجتماعی» تعجب کردین پس اسکناس ۱۰۰۰ ریالی خودمان را ندیده اید که بانک مرکزی ایران را به صورت فینگلیشی ترجمه کرده اند.

**علی آبادی**

**پاسخ خفن استریپ شماره قبل: بی پایان-نابابا-یکایک**